فتوح الآخرة

معروف بہ

ہفت بند منقبت

تصنیف لطیف جناب مولوی محمد عبد الرزاق صاحب تمکین جبلپوری

تلمیذ جناب شمشاد لکھنوی

باہتمام خاکسار حکیم [illegible]

[illegible] واقع [illegible]

زیر نگرانی ناچیز علی حسین

تہدیہ

ہز ہائنس عالیجاہ فرزند دلپذیر دولت انگلیشیہ مخلص الدولہ
ناصر الملک امیر الامرا آنریبل کرنل سر نواب سید محمد
حامد علی خان بہادر مستعد جنگ جی - سی - آئی - ای -
جی - سی - وی - او - فرمانروائے مصطفیٰ آباد - رامپور
خلد اللہ ملکہ کو خاندان رسالت سے تعلق و محبت کلی ہے
اس لیے حضور کے نام نامی اسم گرامی پر اس منقبت
شریف کو معنون کرتا ہوں -

خادم حکیم برہم - گورکھپور

انا مدینة العلم و علی بابها

الحمد للہ والمنہ کہ رسالہ متبرکہ در مناقب جناب امیر علیہ السلام باسم تاریخی

فتوح الآخرہ

١٣٣١ھ

معروف بہ

ہفت بند منقبت

از تصنیف خاکسار محمد عبد الرزاق سبکین جہان پوری تلمیذ جناب شمشاد لکھنوی

در مطبع حکیم برہم واقع گورکھپور مطبوع شد

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوٰة والسلام علی رسولہ

محمد وآلہ واصحابہ اجمعین الی یوم الدین

اما بعد خاکسار ذرہ بیمقدار مقلد صحاب نکتہ رس محمد عبد الرزاق سکین قریشی حنفی ابن منشی شیخ الٰہی بخش بن حاجی علاء الدین بن مولوی محمد ابراہیم مرحوم کانپوری طاب اللہ ثراہم وجعل الجنة مثواہم بخدمات ارباب فہم و ذکا بصد ادب و التجا ملتمس ست کہ ہفت بند ملا محتشم کاشی علیہ الرحمہ در مناقب مولا علی کرم اللہ وجہہ دیدم و حسب استعداد خود بکنہ حقیقت آن وا رسیدم - سبحان اللہ عجب ہفت بندے گفتہ بلکہ لآلی فصاحت و بلاغت سفتہ - از سخنوران دہر کسے را چہ یارا کہ از عہدۂ ستایش آن برآید - و از شاعران عصر متنفسے را چہ مقدور کہ در صفت مضامین عالیہ اش بلند پروازی نماید - خواستم کہ در ہمین طرز ہفت بندے موزون کردہ - ذریعۂ ثواب اخروی سازم و سر مفاخرت بملا اعلیٰ برافرازم - ناگزیر بتقاضائے شوق طبیعت بر نظم آن دل نہادم - و بعد ختم بخدمت بعض احباب لائق و مستعد فرستادم - آنہا بوفور اتحاد

وجهتی وقت خود صرف کرده بعض جا ترمیم نمودند۔ و از بذل توجہ خویش آبروی افکار این ہیچکارہ افزودند۔ ازان بعد برای اصلاح بخدمت حضرت استاذی مولانا مولوی محمد عبد الاحد صاحب شمشاد لکھنوی مدظلہ العالی فرستادم۔ مرا نہ دعوای فارسی دانی و نہ خیال شہرت خویش خصوصًا درین دور کہ فارسی دانان چون کیمیا نایاب و مذاق شعر از طبع اہل دوران کم در نگاہ ارباب دانش زبان فارسی بدیدۂ اجنبیت نگریستہ می شود و اقسام شعر و سخن مخالف طبع اصحاب منش می گردد۔ پس درین زمان در زبان فارسی طبع آزمائی نمودن کاریست بی سود و امریست بیفائدہ۔ لیکن حسن عقیدت جناب مولائی ممدوح و امید حصول ثواب آخرت بران مجبور کرد کہ این نظم بپایۂ اتمام رسید۔ و لائق ملاحظۂ اصحاب دانش و ارباب منش گردید۔ شکرگزاری آن بزرگواران کہ این منقبت را از حلیۂ اصلاح محلی ساختند اندازۂ طاقت نحیف بیرون ست۔ و احسان آن احباب کہ تقاریظ بے بہا و قطعات تاریخ دلفزا فرستادند از حد قوت این اضعف العباد افزون حضراتے کہ از الفاظ رنگین و معانی دلنشین در تقاریظ و تواریخ عزت افزائی این اذل دارین ساختند۔ رب العزت آنہا را بمقاصد دینی و دنیاوی رساند و در دنیا خوش و خرم و در عقبیٰ ممتاز و سرافراز گرداند۔ اکنون بخدمات ارباب فن و اصحاب سخن التماس ست کہ اگر بلحاظ بشریت جائی خطائی رفتہ باشد بذیل عفو بپوشند و در اظہار آن نکوشند مصرع

بر کریمان کارہا دشوار نیست

بسم اللّٰه الرحمٰن الرحیم

بند اول

ای که سودایت بدلها چون سُوَیدا جاگزین
هر که مولایش نبی مولاش باشی بالیقین

مهدِ جنبان بهرِ آلِ تو جن و انس و ملک
حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه ۱۲
در روحهٔ جنبانِ ریحانین تو روح الامین

زورِ بازوے یدُاللّٰهی اگر آری بکار
حسن و حسین رض ۱۲
چون درِ خیبر کشائی بابِ این چرخِ برین

نهی تو بیرون فگند اصنام از بیت الحرام
امرِ تو محکم نموده رشتهٔ دینِ متین

پیش شهبازِ عقابت بال هر قوی بال شل
نعرهٔ صور از نهیبت چون مگس قوتِ طنین

مه بلا گردانِ ایوانِ رفیع الشان تو
درگهِ عالیت را جاروب کش مهرِ مبین

ذاتِ تو بے مثل و بے همتاست از فیضِ نبی
حُسنِ عین و لام و یا از طا و ها و یا و سین

پاره پاره جیبِ شرک از دستِ قهرِ تو شده
علی رض ۱۲ — رسول صلعم ۱۲
دامنِ سعیِ تو ملت را نگارِ آستین

نازشِ گیتی ز زهرا و نازشِ مهر از ضیا
نازشِ دلها ز نامت همچو خاتم را نگین

نور گیر از تاب انوار رخت خورشید و ماه | سنبله از سنبل زلف تو تابیت غنچه چین
وا به امید قدومت باب جنت از ازل | چشم بر راه محبان تو دائم حور عین
در ثنایت با کمال نطق و جودت صم و بکم | اهل دل اهل ولا اهل فلک اهل زمین

غیر حق از کنه ذاتت کیست کو آگه بود
زان سبب آگه اگر باشد رسول الله بود

بند دوم

کیست در میدان گیتی صاحب سیف و فرس | لافتی مخصوص بر ذات و الای تو بس
نیست یارای بیان در قدر عز و جاه تو | با خدا همراز بودی با محمد هم نفس
جام کوثر از طفیل لطف تو باشد نصیب | وز عطای تو بود بر باغ جنت دسترس
حبذا شان علوی مشهد ایوان تو | فکر گردون سیر از نیمه رهش شد باز پس
بی تو شیدای ترا در خلد باشد کی فراغ | گلشن فردوس گردد بهر او تنگ از قفس
گنج باد آورد پیشش هست مثل خاک هیچ | هر که با خاک درت دست قناعت کرد مس
پیش شمشیر جهان سوزت عدو خاکستری | آتش قهر خدا تیغت بود دشمن چو خس
کشور اسلام را بازوی تو حصن حصین | هم رکابت آمده فتح و ظفر مثل عسس
سرکشان در زیر پایت سر بصد ذلت نهند | روی از فرمان والایت نه پیچد هیچ کس

نیست باک از یوم پرسش نیست خوف از روز حشر — چون تو هستی از برای عاصیان فریادرس
غازه باد ابر رخم از خاک پاک روضه ات — ای شهنشاه نجف دل را همین باشد هوس
روز فتح قلعهٔ خیبر ز هر سو شد بلند — این ندا از جن و انس و از دد و مور و مگس

شیر یزدان شاه مردان قدرت پروردگار
لا فتیٰ الّا علی لا سیف الّا ذوالفقار

بند سوم

تاب از روی منیرت مهر انور یافته — چرخ گردنده ز ایمای تو محور یافته
هر که با خوبی طالع شد گدای کوچه ات — خویشتن را فارغ از خضر و سکندر یافته
ماه را مهر تو آورد از زوال اندر کمال — وز فروغت مهر خود را ذره پرور یافته
خاکسار کوچه ات را گنجها باشد بدست — کان ز خاکش معدن کبریت احمر یافته
زانکه از کوی نجف مشتی خزف در صدقه یافت — بخت او بی رنج و محنت گنج گوهر یافته
روضهٔ پرنور تو آنکس که اندر خواب دید — خفتنش بیداری از حسن مقدر یافته
اختر روی سعیدت تافته چون بر زحل — نحس اکبر خویشتن را سعد اکبر یافته
مشتری ۱۲
قلزم لطفت چو جوشید از پی تردامنان — خویش را فلک فلک با حسن ابر یافته
کشتیبان ۱۲
بیش می تابد برخ خور از دگر سیّارها — کز غبار خاک راهت بر سر افسر یافته

فیض جود و بذل تو از شرق رفته تا بغرب — باختر مه یافته خورشید خاور یافته
از لب نوشین لطفت جوی شیرین موج زد — در طفیلش خلد هم تسنیم و کوثر یافته
مخزن علم لدنی سینهٔ صافی تو — علم کونین از جنابت زیب و زیور یافته

عقل اول کان بود هر علم و دانش را سبب
ته کند زانو به پیشت بهر تحصیل ادب

بند چهارم

ای که حسنین رض تو شمع دودمان مصطفیٰ — وی که ریحانین تو تسکین جان مصطفیٰ
زینت محراب دین طاعت گزار قبلتین — ایکه سرتاپا همی داری شان شان مصطفیٰ
جبه سایان در تو رستگار اند از ازل — آستانت در حقیقت آستان مصطفیٰ
نخل قدت رونق گلزار فردوس برین — قامتت سرو روان در گلستان مصطفیٰ
مشرق خورشید ایمان مطلع ماه یقین — روی با انوار تو آمد بسان مصطفیٰ
گل ز گلزار هدیٰ سرو از ریاض کاف و نون — عندلیب خوشنوا از بوستان مصطفیٰ
مسقط الراست چو آمد کعبه قبله شد — رشک خلد آمد مکانت چون مکان مصطفیٰ
یکه تاز جنگ خیبر فاتح بدر و حنین — ناصر دین سرگروه عاشقان مصطفیٰ
لال در مدح و ثنای تو زبان انس و جن — بهر اوصاف تو می باید لسان مصطفیٰ

سرِّ پنہانِ حقیقت از زبانت آشکار / وز لبانت شد عیان این از نہانِ مصطفیٰ
یافته از دست جہدت کار و بارِ دین رواج / شد ز اخلاقِ تو قائم خاندانِ مصطفیٰ
تا نباشم مضطر و اندیشه ناک از ہولِ حشر / یک نگاہِ مرحمت سویم بجانِ مصطفیٰ

رنگ تازه آید از الطاف تو بر روے من
واے بر من واے بر من گر نبینی سوے من

بندِ پنجم

ہست در قرآن ثنایت یا امیر المومنین / مدح تو کرده خدایت یا امیر المومنین
شمهٔ از دشمنی باتست خسران ابد / فوز خیر و از ولایت یا امیر المومنین
فرش پا انداز تو باشد علوی ہر علا / جز خدا داند که جایت یا امیر المومنین
در کلامِ خویش ایزد آیهٔ تطہیر خواند / بہر اہلت ہم برایت یا امیر المومنین
داشتی در غزوهٔ بدر و اُحد فوج ملک / پیش و پس بہر حمایت یا امیر المومنین
کوثر و تسنیم نزد عارفانِ نکته رس / چشمهٔ بحر سخایت یا امیر المومنین
سالکان را در طریقت تا نه تشویشی بود / آمدے بہر ہدایت یا امیر المومنین
شد خیالِ وصف ذاتت صدف را چون بحل / پر گہر شد از عطایت یا امیر المومنین
از دو انگشت مبارک بابِ خیبر را کند / ساعدِ زور آزمایت یا امیر المومنین

معدنِ خلقِ عظیمی مخزنِ لطفِ عمیم	جان و مال من فدایت یا امیر المومنین
با هزاران چشم بر لطفت سراپا ساخته	بر درت آمد گدایت یا امیر المومنین
گوشهٔ چشم از ترحم ار چه باشد گاه گاه	می کند بار آکفایت یا امیر المومنین

شور اهلِ حشر سازد گرم بازار ترا
رحمتِ توکے خجل سازد گنهگار ترا

بند ششم

لوح خورشید و قمر لوحِ جبینِ فرمان شماست	دفترِ هر دو جهان فردی ز دیوان شماست
اطلسِ خنگِ گردون فرشِ زیرِ سفره‌ات	قرصِ خور با این بزرگی ریزهٔ خوان شماست
ذاتِ عالی گو بظاهر آمده در ممکنات	لیکن از امکان بایان دیگر امکان شماست
مطلبِ مَن کُنتُ مولا تاجدارِ هَل اَتیٰ	اِنَّمَا و قُل کَفیٰ بِاللّٰہِ در شان شماست
کوثر و تسنیم موجی از یمِ فیضِ تو هست	گلشنِ جنت گلی از باغ فیضانِ شماست
نیست در دنیا اگر پای اقدس دسترس	در قیامت دستِ این عاصی و دامانِ شماست
چون ثنا هایت بود اندر کلامِ ایزدی	هر چه در وصفِ شما گویند شایانِ شماست
داد حق فتحِ مبین در غزوه‌ها از هر طرف	در همه جا خالقِ عالم نگهبانِ شماست
کیست کز لطفت نگشت از ورطهٔ غم رستگار	موجزن در هر دو عالم بحرِ احسانِ شماست

گر سلوکی شاخ از نخل افادات تو هست — لیک کشف هم میوهٔ از باغ عرفان شماست
مدح ممدوح خدا سرمایهٔ اهل سخن — بندهٔ ناچیز بیکس هم ثناخوان شماست
یک نگه از لطف آزار معاصی را دوا — اینک این رنجور هم محتاج درمان شماست

خوش نیست از غیر درد خویش پنهان داشتن
لیک بی‌عقلی ست پنهان از طبیبان داشتن

بند هفتم

ای ز نور عارضت آراسته دار السلام — گوهر پاک ترا مولد بود بیت الحرام
ای ز روی تو بهار باغ عرفان تازه تر — وی ز بوی تو معطر شخص ایمان را مشام
چون رسول حق ترا با خود مثنّی کرد ضم — چون نه در کونین باشی ذو الکرم ذو الاحترام
گفت احب الخلق هذا الله حبیب حق ترا — زانکه خلاق دو عالم با تو دارد حب تام
گر غبار کوی والایت رسد بر آسمان — غازه بر عارض نماید ماه با فخر تمام
ماجرا ها بیش از این برتر ز فهم و فکر ما — حق ز تو راضی و تو از مرضی حق شاد کام
منتشر ادیان باطل را تو کردی چون هبا (گرد و غبار) — شد مرتب کار دین از تیغ تیز لا کلام
خواجهٔ اهل یقینی سرور دنیا و دین — حامی شرع متینی ماحی کفر و ظلام
آمدی نائب ز بهر نائب حق از ازل — کار عالم را بذات تو بنا شد چون نظام

بر سرم روزِ جزا لطفت بود سایه فگن	کن قبول این آرزو تو شاه هستی من غلام
حاجتِ من کن روا بهر شهید کربلا	وز طفیلِ روح پاکِ دخترِ خیر الانام
مدحتِ تو چون بود بیرون ز گفت و گوی من	خامشی از وصف تو حدِّ ثنایت والسلام

هر سحر کرّوبیان گویند بر چرخ برین
روضهٔ شاهِ نجف فردوس باشد بر زمین

تقاریظ و تواریخ

ہٰذا ما قرظ رئیس المدرسین و محققیہم الفقیہ الکامل المکمل جامع انحاء العلوم مولانا و مولی الکل ابو الامجد محمد عبد العلیم الاعظمی المدرس الاعلی فی مدرسۃ حشمتیہ رحمت الواقعہ فی غازیفور ادام اللہ علینا فیوضہ و بقائہ

اَمَّا بَعْدُ فانّی سرحتُ النظر فی ہٰذہٖ القصائد الغرّاء النقیّۃ من العواء والعوراء یمتدح بہا خاتم الخلفاء امیر المؤمنین نخب الاتقیاء فوجدتُہا کأنّہا حدائق لبنان او اوراق مخضرّۃ من الافنان او ازاہیر بستان او ریاحین العیدان او روضۃ حسان او جنان رضوان فجزاہ اللہ المؤلف خیر الجزاء فہل جزاء الاحسان الا الاحسان

کتبہ ابو الامجد محمد عبد العلیم الاعظمی اصلح اللہ حالہ وانجح امالہ

ہٰذا ما قالہ معلم العلوم العقلیہ والنقلیہ فخر المدرسین مولانا احمد حسین الاعظمی المدرس الاعلی فی مدرسۃ احسنیہ الواقعۃ فی ڈھاکہ مقرظاً علی فتوح الآخرہ

بعد حمد اللہ و صلوٰۃ رسولہ فقد وردت الیّ نمیقۃ انیقۃ بل صحیفۃ ملکوتیّۃ غنّی فیہا مغنٍّ مطربٌ وغرّد مغرّدٌ معجبٌ بالحان تطیر منہا العقول وتدور الفحول وتمید بہا الافئدۃ وتہتز منہا الوہدۃ والانجدۃ خاطب بہا حضرۃ قاسم الکوثر

امیر المؤمنین سیدنا علی الحیدر عقدها عقد الجمان او وشاح من اللؤلؤ والمرجان الفاظها عذاب خطابها مستجاب معانیها حلو الالباب والمغنی المطرب هو انسان عین الانسان المحلی بحسن الاخلاق بالطف الوفاق للمولوی محمد عبد الرزاق صانه الله عن معاداة الآفاق آفاز الله بفیوضه مدی عمره ویجری الیه جداول برکات امیر المؤمنین بامره۔

هذا ما قرظه العالم البارع الواسع علما والرحیب عقلا المولوی محمد شعیب المعلم فی المدرسة چشمۂ رحمت الواقعة فی غازیفور ادام الله فیوضه

الحمد لله الذی اولانا جزیل النعماء وارونا بقنیف الهیاء والصلوٰة علی من عجمت لدیه الفصحاء وعییت به البلغاء وعلی آله الکرماء واصحابه النجباء

اما بعد فانی معنت النظر فیما مدح به الملجأ المسلمین وامیر المؤمنین من تباهی به السیادة وتوشح به الخلافة اعنی علیا رضی الله تعالیٰ عنه فوجدته درا فریدة وجواهر رصیفه او روضة مخضله وخمیلة مخضرة رؤیتها تفرج الغمة ونزهتها تروی الغلة لله درک ایها الفاضل اللبیب والکیس الاریب انما جبلت علی جبلة العربیه وذکیة القرحیه وطبعت علی فکرة صحیحة وسجیة سلیمه ولا مریة انک فرعت الانداد وبرعت الامجاد وانما عجبت فیما املأت واجدت فیما انشدت واغربت فیما افصحت فلاجل ذالک قلما تجد النساج

نسجت علی منوالہ والقرائح سمحت بمثالہ فما احلی بیانك وما افصح لسانك
فنحن نسأل اللہ المولی العظیم ان جازی بسعیك الجمیل انہ ذو الفضل الجسیم

صورۃ ما قرظ المؤلف بہ العالم الکبیر العزیز علماً والدقیق
نظراً عبد الباقی الفاضل الاعظمی ادام اللہ بقائہ

قصاید ذات الحسن ساوت سطورھا — معانی کالمصباح تذکی بنورھا
انار الذی فاق الکرام بمجدہ — اذا اشتد للاقلام یوماً صریرھا
واعنی بہ عبد الرزاق الممجد — یعد اذا عد الکرام کبیرھا
علی انہ اثنی علی شجع الفتی — یعوذ بہ الھلاك یوما یثیرھا
علی المعالی کرم اللہ وجھہ — خلیفۃ اقوام الھدی وامیرھا
فزادت علی حسن بھا الحسن ثانیا — قصائد لاعیب بھا فیضیرھا
فزینہ الرحمن بالخلق والجد — وآبرء مما یبك عسیرھا

چکیدۂ قلم عالم باعمل عامل سنن خیر الرسل و اعظم بے مثل مولوی
ابو الصلاح محمد بشیر اللہ صاحب امام جمعہ قصبہ مئو ضلع اعظم گڈھ

الحمد للہ الذی خلق الانسان وعلمہ البیان فاظھر بہ اندھش فیہ ادراك
الانس والجان وصلی اللہ علی سید العدنان محمد صاحب السیف والسنان وعلی

اٰلہ وصحبہ ذو المنن والاحسان وبعد فقد رایتُ ہذہ القصائد الحسان فی
شان امیر المومنین علی بن ابی طالب تتابع علیہ الرضوان فوجدتُہا کانہا درٌ
ومرجان لم یطمثہن انس قبلہم ولا جان ولم یبلغ الی فکرۃ مؤلفہا الی ہذا الزمان
فکرۃ الانس والجان والحق ان ہذہ القصائد احسن ما صنف فی مدائحہ خالیۃ من
التکلفات المستہجنۃ المستقبحۃ کما تکلف الملا کاشی فی قصائدہ فی شان امیر المومنین
رضی اللہ تعالیٰ عنہ مما ہو بریٌ عنہ فجزی اللہُ المؤلف عبد الرزاق جزاءً حسنًا کما ہو فیہ
کتبہ خادم الطلاب ابو الصلاح محمد بشیر اللہ اوصلہ اللہ الی ما یتمناہ

ہذا التقریظ للفاضل الکامل الفائق فی العلوم العربیۃ والعقلیۃ مولانا غلام مصطفیٰ السہسرامی ادام اللہ برکاتہ

الحمد للہ مُبدع اصناف البدائع وموسع الطاف الصنائع الذی وفق بشکر نعمہ کلّ
مُنیبٍ طائعٍ احمدہ علی احسانہ الشائع وانعامہ المتتابع واشہد ان لا الٰہ الا اللہ
وحدہ لا شریک لہ شہادۃ مستکین لربوبیتہ خاضعٍ واشہد ان محمدًا عبدہ ورسولہٗ
ارسلہ بنورٍ ساطعٍ وعلی اٰلہ الشموس الطوالع واصحابہ الانجم اللوامع وبعد ہذا
فقد تصفحتُ ہذا الکتاب وسرحتُ طرفی فی ہذا النظم البلیغ المستطاب فوجدتہ علی
ترتیبٍ عجیبٍ واسلوبٍ غریبٍ منظومٍ بالعبارات الفارسیۃ منطوق للمعانی المدحیۃ
لعمری لم یؤلف مؤلفٌ علی مثالہ ولم ینسج ناسجٌ علی منوالہ کیف لا ومؤلفہ وناظمہ ممّن

یباهی به الفرزدق واللبید ویفخر به الدرید وابن الحمید اعنی به المولوی محمد عبد الرزاق ادام الله فیوضه فی الآفاق ولنعم ما قیل فی شان هذه الرسالة الانیقه

هٰذا کتاب فاق فی اقرانه	یسبی العقول بکشفه وبیانه
سفر جلیل عبقری ماجد	سحر حلال جاء من سحبانه

فلما رایت هذا المنظوم المسمی بفتوح الآخرة مشتملا علی المناقب لعلی بن ابی طالب کرم الله وجهه فوجدته مما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین وترغبه القلوب وتستلذ به الالسن ولله در المؤلف جعل الله بکرمه سعیه مشکورا ونظمه فی اعین الناس مقبولا ومشهورا ونحمد الله حمدا کثیرا ونسلم علی سیدنا محمد تسلیما موفورا واله وصحبه الی یوم حشر الناس محشورا = العبد المفتقر الی الله الاعلی المدعو بغلام مصطفی وعفی السهسرامی ولحنفی مذهبا

تقریظ از جامع علوم حاوی فروع واصول مقبول آلکل مولوی امین الله صاحب جبلپوری سلمه الله القوی

اما بعد الحمد والصلوٰة فانی قد نظرت الی ما فتوح الآخرة الکتاب الذی انشده العالم الشاعر الکامل الماهر الفائق الباهر المولوی محمد عبد الرزاق صانه الله عن آفات الآفاق الجبلفوری صین عن شرور المعنوی والصوری فوجدته مما ینشط السامعین ویطرب المصغین لیس فیه شیٔ مما یقدح فیه القادحون و یورد علیه الموردون ولعمری منقبة جلیل قدرها یترشح منها محبة صادقة و

مودّۃ خالصۃ لامیر المؤمنین یعسوب المسلمین علیؓ بن ابی طالب وارجو ان یکون
مؤلفہ ممن اخبر عنہ سیدنا شفیع المذنبین ورحمۃ للعالمین لعلی حیث قال من
مات علی حبّ علیٍّ بعد موتہ ختم اللّٰہ لہ بالایمان واٰخر دعوانا ان الحمد للّٰہ رب العالمین

حررہ خادم العلماء مسکین مستکین محمد امین اللّٰہ قادری چشتی عفی عنہ عن البلٰی

تقریظ جلیلہ قلم معجز رقم سخنور جامع الفضائل مولانا مولوی حکیم محمد حسین صاحب مائل آلہ آبادی ثم جبلپوری صانہ اللّٰہ عن شرور المعنوی والصوری

الحمد للّٰہ الذی خلق الانسان وعلّمہ البیان وارسل رسولہ بالہدی ودین الحق
لیظہرہ علی کل الادیان والصلوٰۃ علی النبی الامیّ الذی ہدانا الی طریق الجنان و
اخرجنا من ہوی الضلالۃ والطغیان وعلی اٰلہ واصحابہ الذین ہم حفظۃ الشریعۃ
الغراء وتراجمۃ القراٰن **اما بعد** فیقول العبد الفقیر محمد حسین ابن مولانا
عبد الرحمن العمری الفاروقی نسبًا الحنفی القادری مشربًا ومذہبًا عفی اللّٰہ عنہ انی
تصفحت فی **فتوح الاٰخرۃ** التی صنفہا خلی الادیب الاریب الموصوف لسانہ
بالانطلاق الموسوم محمد عبد الرزاق یمدح فیہا بمناقب امیر المؤمنین وامام المتقین
علی بن ابی طالب مظہر العجائب ومصدر الغرائب کرّم اللّٰہ وجہہ فوجدتہا من جنان
الفصاحۃ والبلاغۃ مقطوفۃ ومن اعناب حدائق الادب عنقودًا اسبغ اللّٰہ
علی قائلہ اجرًا فیدخرلہ سعیًا ذخرًا بحق محمد واٰلہ واصحابہ الغر المیامین اٰمین یا رب العالمین

وله فی الفارسی

ستایش جہان داور پاک را	کہ بخشند روان پیکر خاک را

ستایش ونیایش مر ادیبے را کہ نطق انسانی را بزیور علمہ البیان آراستہ۔ رحیمے کہ اکمل المتکلمین محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم را متابعت نمودن نشان ایں اوست سہ محمدؐ حبیب خداوند پاک منور نمائے سمک تا سماک وشیوع دین واسلام بر ہدایت اولاد و اصحابش رضی اللہ عنہم اجمعین گواہ اوست اما بعد کج مج زبان ژولیدہ بیان احقر الدارین محمد حسین بن مولانا عبد الرحمن فاروقی نسباً قادری مجددی مشرباً الہ آبادی وطناً جبل پوری اقامۃً می گوید کہ درین ایام میمنت انجام بتراوش خامۂ گرامی سر دفتر شاعران نامی جولانگاہ محبت را فارس بلکہ افرس جناب مولوی محمد عبد الرزاق متخلص بہ بیکس سلمہ اللہ الاقدس نظمے ہفت بند در مناقب امیر المومنین مظہر العجائب سیدنا علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ برنگ آمیزی صنائع پرداخت و بمطالعہ این ہیچمدان گزاشت الحق نسخہ ممتنع الجواب ہر بیتش حامل صد کتاب محبوب طبع خاص و عام مرغوب خواطر انام اگرچہ کاشی علیہ الرحمہ نظمی نوشت مگر این گل دیگر شگفت از ہر عیوب پاک و صاف و از جملہ صنائع و بدائع مملو یافتم ایزد تعالی مصنف را از چشم زخم زمانہ مامون و مصون دارا د و تصنیفش را مقبول عالمیان گرداناد آمین۔ قطعہ تاریخ

نوشت بیکس نفیس نظمے بمدح حضرت علی طالب	نظام زیبا فصاحت اعلی عبارت ابلغ بلاغت ازبس
برائے این نظم روح افزا چو فکر تاریخ گشت پیدا	ندائے ہاتف شنید مائل ۔ محیط آفاق نظم بیکس

۱۳۱۳ھ

ریختۂ خامہ فیض شمامہ ماہر رموز شعر و سخن علامۂ زمن افصح الفصحا ابلغ البلغا
بحر زخار معقول و منقول حاوی فروع و اصول حضرت اُستادی مولانا
محمد عبد الاحد صاحب شمشاد لکھنوی فرنگی محلی مہتمم مدرسہ چشمۂ رحمت غازیپور
لازالت شموس فیوضہ طالعہ و بدور برکاتہ لامعہ

قطعہ سال طبع ہفت بند نیک طالع مولوی محمد عبد الرزاق بیکس سلمہ

عبد رزاق شاعر نامی
ہفت بندے نوشت لاثانی
لفظ و معنی و ہم تراکیبش
نظم آن شد پسند خاطرہا
بہ طفیل مدیح بر آید
بہ تقاضای سخت خواست ز من
گفت شمشاد بہر تاریخش

ہست بیکس نہ بیکس مرعوب
دادم اصلاح و شد پسند قلوب
پاک دیدم ز شاعرانہ عیوب
اعتقادش زیادہ زان محبوب
انچہ باشد بخاطرش مرغوب
بہر تاریخ قطعۂ مطلوب
ہفت بند بدیع نامۂ خوب

قطعہ تاریخ مترشحہ کلک جواہر سلک جامع الفضل و الکمال
صدر نشین بزم سخن عالی جناب مولوی سید مظہر الحسن صاحب

تحصیلدار پنشنر و آنریری مجسٹریٹ جبلپور دامت برکاتہم

مدحتِ او گفت کو مطلوب من / بیکسِ خوش لہجہ و محبوبِ من
گفتمش تاریخ بے فرق زیاد / از دل و جان ہست این مرغوبِ من

ہجری ۱۳۳۰ ھ ۱۳۳۱

از افادات سخنورِ یگانہ سر آمد شعرائے زمانہ حاوی معقول و منقول جامع فروع و اصول عالیجناب مولانا مولوی حافظ محمد علی صاحب قاری صدیقی حنفی سرڈیوی وکیل عدالت منصفی غازی پور دام فضلہم

ہفت بندِ منقبت در شان سیدنا علی / نام تاریخی فتوح الآخرہ شایان آن
ہست از بیکس کہ نامش عبد رزاق آمدہ / گوہرش جوہر جبل پور پست خوش ترکان آن
خواندمش ہر شعر شعرش رشتۂ جان یافتم / ہر کرا دل ہست باشد بے شکی این جان آن
بہر سال طبع و تصنیفش چو قاری فکر داشت / ملہمِ غیبی رسید و کرد کار آسان آن
گفت تاریخ از برائے منقبت باشد ہمین / یاور جاوید بیکس رحمتِ رحمان آن

۱ ۳ ۳ ۱ ھ

دیگر در سال عیسوی

گفت بیکس ہفت بندی منقبت / در ثنائے حیدرِ سالار دین
نام تاریخی فتوح الآخرہ / آمدہ از ہر نمط شایانِ این

خواندم و دیدم سراپا این کلام — نظم سلک و معنیش دُرِ ثمین
بهر بکیس عبد رزاق ست اسم — ورز جبل پور ست آن مرد گزین
از فتوح الآخره هجری ست سال — در سیحی جستم از غیبی معین
گفت اے قاری بگو این مصرعه — مدح مولا زاد راه خوشترین
٣ ١ ٩ ١ ٤

قطعه تاریخ از گلهاے افکار بلبل بوستان سخنوری گوهر درج معنی پروری مقبول بارگاه رب صمد جناب مولوی لعل محمد صاحب ناظر محکمه دیوانی جبل پور مصنف مثنوی مولوی هند دام مجده

عبد رزاق بکیس خوش فکر — محو در مدحت شه مردان
هفت بندِ مناقب حیدر — چون قلمبند کرد با دل و جان
هفت افلاک گشته سر بسجود — بند شد ناطقه بمدح آن
سبع سیاره گرد وے گردند — عاشقان چون بگردِ معشوقان
هفت دوزخ پناه می جویند — زآب مضمون آن دُرِ غلطان
وزن سبعه معلقه گم شد — چون مقابل شدند در میزان
لرزه افتدش بهفت اندام — زنده گردد دگر اگر حسّان
خواستم مادّه پے تاریخ — کان بود حاملِ نوید جنان
ناگهان شد بدل چنان القا — حیلهٔ بخشش گناه بخوان
١ ٣ ١٣ ۵

از ریختۂ قلم فیض توام عرفی زبان شیوا بیان ناثر یکتا ناظم بے ہمتا مکرمی جناب منشی سید علی رضا صاحب رضاؔ سیتاپوری حرسہ اللہ عن الحادثات والشرور

ازطبع کلام بیکس نکتہ سرا
افزون گردید اعتبار دانش

درمدح امام ہفت بندی گفتہ است
الحق کہ نمودہ است کار دانش

نظمے در وصف ساقی کوثر گفت
افزود ز نشہ اش خمار دانش

یکران خرد بزیر ران اش بادا
او را گویند شہسوار دانش

تاریخ بگفت بلبل طبع رضا
گلدستۂ معنی عیار دانش

دیگر

اے رضا این ہفت بند مدحت شاہ نجف
شد ز طبع خویش مطبوع جہان از فضل رب

خوش مصنف داد مضمون آفرینی دادہ است
در ثنائے ابن عم سرور رامی لقب

کم کسے گفتہ چنین جز کاشی مدحت سرا
در زبان فارسی توصیف سلطان عرب

منسلک در سلک مداحان شود در روز جزا
گرد این نظم از برائے بخشش بیکس سبب

مصرع تاریخ طبعش سر زد از طبع رضا
منطبع شد ہفت بند بیکس عالی نسب

دیگر

رقم زد ہفت بندے بیکس خوش لہجہ در مدحت
کہ ہیم نعرۂ احسنت شد از شش جہت بیرون

عجب نظمے کہ از نظم ثریا باج می خواہد
بر آمد چون کسے از عہدۂ مدح و صفت بیرون

پئے تاریخ طبعش گوہر مقصد بدست آمد
رضا چون سلک لامع شد نظم منقبت بیرون

دیگر

چو مطبوع گردید این ہفت بند
بمدح جناب علی ولی
رضا بہر تاریخ طبعش بگفت
مدلل مضامین وصفِ علی

دیگر

زانطباعِ مناقبِ حیدر
گشت مشہور نام کاشی عصر
وادسے مدح خوب طے کردہ
خامۂ خوش خرام کاشی عصر
قابلِ داد ناظمان بودست
در سخن انتظام کاشی عصر
از شرابِ حصول کام مدام
با دلبریز جام کاشی عصر
از شمیم نوازشش حق باد
عنبر آگین مشام کاشی عصر
دلکشا تر ز صبح کاشی باد
فرحت انگیز شام کاشی عصر
بہر تاریخ طبع گفت رضا
ہفت بند از کلام کاشی عصر

از نتیجۂ فکر مہر سپہر سخنوری جناب منشی سید ظہور الحسین صاحب فروغ سیتاپوری اوصلہ اللہ مدارج الاعالی

چون نظم کرد بیکسِ خوش فکر ہفت بند
بردہ سبق ز مدح سرایانِ باسبق
از کلک او ست خامۂ بہزاد منفعل
حقا کہ کارنامۂ مانے ست ہر ورق

طبعش نمودہ میل سوے سہل ممتنع / کرد اجتناب از سخن مشکل و ادق
بین السطور طرفہ صفا دارد و فروغ / شد از ضیاش رنگ رخ آفتاب فق
از دستِ خویش صاد نماید دبیر چرخ / حاصل شود اگر ز فلک گونۂ شفق
در مدحِ کاملےست کہ کرد ابن عم او / ز انگشت خویش سینۂ ماہ تمام شق
طبع فروغ گفت پئے سال طبع آن / بے مثل ہفت بند بمدح ولی حق

نتیجۂ فکر شاعر خوش کلام مخزن علم و تہذیب جناب منشی سید حسن رضا صاحب ادیب سیتاپوری ابن منشی سید علی رضا صاحب رضا سلمہ اللہ تعالی

شد طبع چو ہفت بندِ بیکس / ظاہر گردید زور کلکش
قسام ازل ہم از ازل داد / ملک شعر و سخن بملکش
سلک گہرست یا کہ نظم ست / ہم سلک دُر خوش آب سلکش
بنوشت ادیب بہر تاریخ / گفتار فصیح لحن دلکش

دیگر

بیکس چو نوشت ہفت بندی / در منقبتِ امام جمہور
مطبوع زمانہ گشت از طبع / ارباب جہان شدند مسرور
این نظم بدیع و نغز و نادر / بادا یا رب ز چشم بد دور
آخر سوے فکر سال رفت / در مدح چو شد ادیب مجبور

چون مادہ خواستم زہاتف | ازمخزن فیض شد برون نور (۱۵۸۷ - ۱۲۵۶)

از نتائج افکار شاعر شیرین گفتار مخزن علم و تمیز مجتبی جناب مولوی محمد عبدالعزیز صاحب عزیز مینیجر انجمن اسلامیہ جبلپور حرسہ اللہ عن الفساد والشرور

"تاریخ منقبت علی"
"منقبت علی ولی اسد اللہ الغالب"

از طبع ناچیز محمد عبدالعزیز عفی اللہ عنہ مینیجر انجمن اسلامیہ پریس جبلپور

منبع جود و کرم ہم صاحب خلق اتم | عبد رزاق آنکہ مشہور ست در سیف و قلم
گوہر بحر بلاغت بلبل باغ سخن | عنصری عصر ہم سعدی و سحبانِ زمن
ہفت بند منقبت کرد ند موزون بی نظیر | زان شدہ مقبول دربار حسین ابن امیر
سال تاریخش عزیز از خامۂ عنبر شمیم | ہاتفِ غیبی نوشتہ مصحف نورِ عظیم

قطعۂ تاریخ از نتیجۂ فکر شاعر ذی شعور حافظ محمد عبدالشکور جبلپوری نقشہ نویس برادر خورد مصنف

گرامی برادر چہ خوش نظم کرد | بمدح علی شہ لافتا
چو پرسند حافظ ز تو سال طبع | بگو نسخۂ نادرِ دلکشا

قطعۂ تاریخ اردو از تراوش طبع وقاد ذہن نقاد محب آل امجاد منشی سید اولاد حسین صاحب سجاد اکونٹنٹ گورنمنٹ ریلوے پولس ناگپور تلمیذ جلال مرحوم مجدد

فی زمانہ یہ ہفت بند ہی فرد — ہی یہ اک تحفۂ زمان حال
وہ بیان ہی کہ ہی بیان مشکل — یہ بیان کرتی ہی زبان حال
ہم نے سجاد اسکا ہجری مین — نام رکھا ہی - ارمغان حال
ھ ۱۳ ۳۱

دیگر

سب کے پسند خاطر بیکس کا ہفت بند — طیب ہوا ور طاہر بیکس کا ہفت بند
سجاد کیون نقش فکر تاریخ کے لیے ہی — لکھدو - بہت ہی نادر بیکس کا ہفت بند
ھ ۱۳ ۳۱

دیگر

چھپ گیا سجاد بیکس کا کلام — ہو گیا روشن چراغ آخرت
آخرت کی فکر بیکس کو جو تھی — مل گیا آخر سراغ آخرت
حکم حق سے قاسم خلد برین — اسکا ثمرہ دین گے باغ آخرت
مل گیا وہ جسکی تھی ان کو تلاش — ہو گیا حاصل فراغ آخرت

ہی یہ ہجری صنعت ترصیع مین
آفرین چشم و چراغ آخرت
ھ ۱ ۳ ۳ ۱

دیگر عیسوی

شیرین کلام حضرت بیکس ہین لاکلام
اُنکی زبان مین ہے اثر شہد و قند کا

سحر حلال کہیے سخن کو تو ہی بجا
قیدی ہر ایک دل ہوا اُسکی کمند کا

جولانیان دکھائی ہین کاغذ پہ کسطرح
دیکھو تو طمطراق قلم کے سمند کا

ہی بند بند مین مرے اس نظم کی ولا
عاشق ہی بند بند مرا۔ ہفت بند کا

سادات ہین ثناے علیؑ پر فدا ہین ہم
اے شیخ ذکر کیا ہی ہماری پسند کا

یہ ہفت بند سارے زمانے کو ہی پسند
یہ کام ہی خدا و نبی کی پسند کا

سجاد منتخب ہی یہ تاریخ عیسوی
ہی انتخاب بند ہر اک ہفت بند کا
۳ ۱ ۹ ۱ ۶

سال بنگلہ در صنعت منقوط

حبذا کیا حضرت بیکس نے لکھا ہفت بند
مرحبا کیا کام ہی۔ اِسکی جزاے کردگار

سب ہی ظاہر جو مصنف کا ہی حسنِ اعتقاد
الفتِ آلِ نبی ہر بند سے ہی آشکار

آپ سے سجاد کو مدت سے ہی حاصل نیاز
خوبیون کا آپ کی وہ کر نہین سکتا شمار

جب وہ تھا بیتول مین ہر دم رہے پرسان حال
مونس و ہمدم تھے اُسکے آپ ہی لیل و نہار

آپ کی تعریف مین قاصر زبان کلک ہی
ہون رقم کیا کیا۔ نہین اوصاف کچھ دو تین چار

عالم علم شریعت حامل شرع متین
ماہر راز طریقت۔ عابد شب زندہ دار

صوفیِ صافی ضمیر و صاحبِ صدق و صفا — صاف۔ ظاہر۔ پاک۔ باطن نہ اہلِ طاعت گذار
خوش دل و خوش خلق و خوش خو خوش نہاد و خوش خیال — عاقل و منصف مزاج و نیک طینت نیک کار
شاعرِ شیرین سخن شیرین زبان شیرین بیان — واقفِ ارکانِ شعر و شاعری۔ جادو نگار
قاعدہ دانِ عروض و ناظمِ نظمِ صحیح — منشیِ فنِ تواریخ و فصیح و نامدار
رمزدانِ کشف روحی عاملِ معمول راز — قانع و پابندِ فقر و دیندار و بردبار
بے تبرا شیعۂ پاک امیرالمومنین — بے تعصب سنی و یارِ طریقِ چاریار
بعد کاشی کے لکھا بمثل ایسا ہفت بند — زندہ وہ ہوتے تو دیتے داد ہو کر بیقرار
اپنے اپنے رنگ مین تازہ ہی ہر مضمون کا پھول — ہے فصاحت کی بلاغت کی سلاست کی بہار
بند کا ہر لفظ سچے حال کی تصویر ہے — کیا ولائے مرتضی ہے واہ تحسین صد ہزار
یون رقم کی ہے شجاعت لفظ بول اٹھتے ہین خود — لا فتیٰ الا علی لا سیف الا ذوالفقار
مدحِ پاکِ مصطفیٰ بھی مرتضیٰ کے ساتھ ہے — روح و قالب منقبت کے جسم مین ہین آشکار
سال بنگلہ حرفِ منقوطہ مین یہ سجاد لکھ — وصفِ سردارِ مدینہ مدحِ شاہِ ذوالفقار
بنگلہ ۱ ۳ ۲

دیگر فصلے

کیا بیکس نے ہفت بند جو نظم — ذاکرون پر یہ عین احسان ہے
اسکو پڑھے بطرز تحت اللفظ — ہر سخن فہم اسکا خواہان ہے
جسکو ہے قدر شعر و عشق علی — ہر بنِ مو سے وہ ثناخوان ہے

قلب سجادؔ سے ہوا روشن | سال فصلی ۔ چراغ ایمان ہے
(۱۳۲۱ فصلی)

سمبت بکرمی در صنعت منقوط

ہوئی جب یہ تصنیف جلوہ نما
ہوئی دو ستون پر صفت اسکی فرض
یہ تصنیف ایمان کی ہے سند
دمِ نزع یہ دستِ امداد ہے
بروزِ قیامت پئے مومنین
صفت اسمیں شاہ ولایت کی ہے
وہ مداحِ حق اور ممدوحِ حق
نبی و علی ہر دو نسبت بہم
جو کی فکرِ تاریخ سجادؔ نے

ہر اک شخص اسے دیکھکر خوش ہوا
لکھا سب نے جو جس سے ممکن ہوا
صحیفہ ہے آزادیِ نار کا
چراغِ لحد ہے بفضلِ خدا
نوشتہ ہے یہ گلشنِ خلد کا
جو مولا ہے سب کا ہے اُسکی ثنا
صفات اُسکے انساں سے کیا ہوں ادا
بہت خوب ہے یہ کسی نے کہا
کہا ہاتفِ غیب نے مشفقا

سرِ حرفِ منقوط سمت کا سال
رقم کر دے ۔ نذرِ علی مرتضٰے
۱۹۷ بکرمی

تمام شد

عرض خاص

۱۳۰۲ء

یہ کوئی نہین کہہ سکتا کہ ہمارے پریس سے اچھا دنیا مین دوسرا پریس نہین چھاپتا ہے۔ یکتائی کا دعوی جو لوگ کرتے ہین وہ ہمیشہ نقصان اُٹھاتے ہین

ہمارے پریس کو جاری ہوئے ابھی جمعہ جمعہ آٹھ دن۔ یا یون کہیے آٹھ سال ہوئے ہین۔ اس آٹھ سال مین ہمنے یہ کوشش کی کہ اخبار اور پریس کے کام کے نمونے ملک مین تقسیم کیے جائین۔ یہ محض خدا کا فضل ہے کہ **مشرق** نے بحیثیت اخبار ہونے کے ملک کے سامنے خود کو ذلیل نہین کیا۔ اُسنے تمام اقوام و مذاہب مین اتفاق پھیلانے اور حکومت و رعایا مین یکجہتی پیدا کرانے کی کوشش کی۔ آج ہم دیکھ رہے ہین کہ یہی صدا ہر طرف سے آرہی ہے کہ مشرق بحیثیت اخبار کے تمام اقوام کا وکیل ہے۔ بہ حیثیت لکھائی چھپائی حجم کے چار روپیہ اسکی قیمت سے کوئی فائدہ ہمکو ابتک نہین ہوا۔

پریس کے کام کے نمونے جو ملک مین پیش کیے گئے ہین اسمین ہمکو خفت نہین ہوئی۔ اور خدا کا شکر ہے کہ ہم ابتک سرخرو رہے ہے۔

حدائق البیان۔ کلام الملوک (ہز ہائنیس نواب صاحب بہادر رامپور کی تقریرین) ارشادات۔ (ہز آنر سر جان پرسکاٹ ہیوٹ کی تقریرین)۔ ارشاد۔ (ہز آنر سر جیمس مسٹن کی تقریر اردو گورکھپور) اور یہ کتاب جو آپکے سامنے ہے۔ العرفان جو زیر طبع ہے۔ چند نمونے ہین جنکو دیکھکر آپ کام کی نسبت بھلی بری رائے قائم فرما سکتے ہین۔ یہ تمام کام منشی علی حسین صاحب لکھنوی کی زیر نگرانی ہوئے ہین جنکو ہمارے مطبع کے سوا کسی سے تعلق نہین ہے۔ وہ ایک ذہین اور قابل کارپرداز ہین۔ اور یہ تمام کام انکی ذہانت کا نمونہ ہین۔ حدائق البیان قیمت عہ؍۔ ارشادات کی قیمت سے؍۔ ارشاد کی قیمت سہ؍۔ اس کتاب کی قیمت عہ۔ العرفان ابھی زیر طبع ہے۔ کلام الملوک کی کوئی جلد ہمارے پاس نہین ہے اگر ضرورت ہو تو ہز ہائنس نواب صاحب بہادر رامپور سے درخواست کرنے پر ملسکتی ہے۔

خادم ملک و قوم حکیم برہم گورکھپور

اعلان

حق تصنیف منقبت

حضرت مصنف نے مطبع حکیم برہم کو عطا کر دیا ہے

لہذا کوئی صاحب بغیر اجازت مطبع اسکو نہ چھاپیں

جن اصحاب کو ضرورت ہو ایک روپیہ قیمت بھیجکر

مطبع حکیم برہم گورکھپور سے منگوا لیں

خاکسار

[illegible]

گورکھپور